

انقلابی در گونه‌گرایی ستیزی

نگارنده: David Pearce

برگردان به فارسی: Vahid Norouzalibeik

گونه‌گرایی

چه وقت میتوان از نقطه نظر اخلاقی آزار رساندن به موجودی را که صاحب درک و شعور است امری پذیرفته شده دانست؟ اعتدال^(۱) فرض را بر این قرار می‌دهد که آزار رساندن و یا از بین بردن دیگری صرفاً به خاطر داشتن گرایش‌های خاص جنسی و یا تعلق ایشان به سایر اقلیت‌های قومی و گروهی امری توجیه‌ناپذیر است. چنین تمایزاتی در عین واقعی بودنشان از منظر اخلاقی نامربوط هستند. از طرف دیگر، تعلق گونه‌ای به طور طبیعی مطابق با اصول اخلاقی به حساب می‌آید. تمایز میان "انسان" و "حیوان" در دوره پیش-داروینی بنیاد بحث ما را تشکیل می‌دهد. طبق قانون، حیوانات در مقایسه با اشیاء غیر جاندار دارای وضعیتی مشابه در خصوصیت مایملکی بودنشان هستند. به همین خاطر حیوانات را می‌توان خرید و فروش کرد، جانشان را گرفت و یا هر طور که انسان صلاح می‌داند آنان را آزد. در نتیجه انسانها با حیوانات آن طور رفتار می‌کنند که اگر این قربانیان از جنس انسان بودند مجازاتی مانند حبس ابد بدون عفو برایشان متصور می‌بود. از نقطه نظر تکامل، وجود چنین اختلافی در این دو وضعیت امری تعجب‌برانگیز نیست. در دوره سازگاری نیاکان ما با محیط، از شکار، کشتن و بهره‌کشی از دیگر موجودات به عنوان حفظ تناسب^(۲) یاد می‌شد. از آن پس بصیرت اخلاقی ما شکل گرفته است. آیا امروزه انجام چنین رفتارهایی از منظر اخلاقی توجیه‌پذیر است؟

در نگاهی ساده لوحانه، یکی از دلایل نادیده گرفتن منافع سایر موجودات از طرف انسان، مدل کلید کاهنده روشنایی (dimmer-switch model) در مقوله آگاهی است. (اکثر) انسانها به دلیل بهره‌مندی از هوش بیشتر نسبت به غیر انسانها از اهمیت بیشتری برخوردار هستند. به طور ذاتی موجودات باهوش تر از سایر موجودات با بهره‌مندی کمتر دارای سطح بیشتری از آگاهی هستند؛ آگاهی سنگ محک وضعیت اخلاقی است.

مساله اصلی که در خصوص مدل کلید کاهنده روشنایی وجود دارد آن است که در میان مهره‌دارانی که دارای سیستم عصبی مرکزی هستند، و همچنین شاید در میان سرپایانی مانند اختاپوس، این مدل از نظر تجربی بی‌پایه و اساس است.

مطالعات ریزالکترودی انجام شده بر روی مغز انسانهای هوشیار بیانگر آن است که صورتهای مختلفی از تجربیات پر شدت و حرارت مانند: رنج و عذاب، وحشت و لذت جنسی به واسطه سیستم لیمبیک (کناری) میسر می شوند و نه به واسطه قشر پیش پیشانی. هیجانهای اصلی در ما به صورتی تکاملی، بدوی بوده و شدیداً مصون نگهداشته می شوند. ما انسانها در داشتن ریز لایه های کالبدی (آناتومیک) و مولکولی مرتبط با احساسات مرکزی، با حیواناتی که پرورش داده و می کشیم، مشترک هستیم. در مقابل، ظرفیتهای شناختی شاخص در انسان، مانند: دستور زبان زایشی، یا توانایی انجام محاسبات پیچیده ریاضی، یا به طور پدیدار شناختی ظریف و پیچیده هستند و یا نسبت به خودکاو (درونگرای) رسوخ ناپذیر. به طور حتم تفاوتهای زایشی (ژنتیکی) و پس زایشی، به عنوان مثال میان یک خوک و یک انسان، وجود دارند که در خصوص تفاوتهای رفتاری ما در بزرگسالی، مانند ژنهای ناهمسان مجاور در ژن $FOXP2^{(3)}$ که در قابلیت های آدمی در خصوص دستور زبان بازگشتی دخیل هستند، روشنگری می نمایند. چنین جهش هایی (موتاسیون) ارتباط بسیار اندکی با ادراک محض⁽⁴⁾ دارند.

گونه گرایی ستیزی

شق دیگر از اصول مدارای سنتی چیست؟ گونه گرایی ستیزی مبین این ادعا نیست که "همه حیوانات برابرند"، یا اینکه تمامی گونه ها از ارزش یکسانی برخوردار هستند، و یا اینکه یک انسان یا یک خوک با یک پشه برابری می کند. بلکه گونه گرایی ستیزی بر این ادعاست که، در حالت تساوی سایر چیزها، منافی است که به یک میزان قوت دارند باید به طور یکسان به حساب آیند. تجربیاتی که از نظر فردی (ذهنی) در درجه ای یکسان از کیفیت احساسی (hedonic tone) منفی یا مثبت هستند، باید یکسان به حساب بیایند. موجوداتی که در میزان درک و شعور بهره ای همسنگ دارند، اغلب دارای منافع یکسانی می باشند که (در برابری سایر چیزها) ما موظف به محترم شمردن آنها بطور مساوی هستیم – هرچند دیگر حیواناتی که از سطح شعور پایین تری برخوردار هستند می توانند دارای منافع مهمی نیز باشند. بعنوان مثال سطح شعور و آگاهی یک خوک با کودک انسان در مرحله پیش زبانی برابری می کند. حتی در مواردی یک خوک دارای هوشی یکسان (یا برتر) در مقایسه با یک کودک نیز هست⁽⁵⁾. اما به هر حال وجود چنین توانمندی شناختی در بعد اخلاقی امری فرعی است. اگر وضعیت اخلاقی کارکردی (تابعی) از شعور باشد پس پرورش و

ذبح یک خوک از نظر اخلاقی به همان اندازه شنیع و انزجار آور است که پرورش و سلاخی کودک انسان. بهره کشی از یکی و رسیدگی به دیگری نمایانگر غرض و تعصبی غیر عقلایی اما از منظر ژنتیکی قابل توافق و تطبیق است.

آنطور که از ظاهر امر پیداست، گونه گرایی ستیزی تنها باوری غلط نیست بلکه مقوله ای پوچ و بی اساس است. جاناتان هایت، فیلسوف معاصر آمریکایی، از "تحریر اخلاقی"^(۶)، که ما تنها می دانیم چیزی اشتباه است اما به طور واضح از بیان علت آن عاجز هستیم، سخن به میان می آورد. هایت مثال زنای با محارم بین خواهر و برادری بالغ که از روشهای جلوگیری کننده استفاده می کنند را مطرح می کند. از نقطه نظر رشد و تکامل، ما "فقط می دانیم" که انجام چنین رابطه جنسی، غیر اخلاقی است. در خصوص مقایسه بین خوک و کودک انسان، ما "فقط می دانیم" که تصور وجود هرگونه به اصلاح برابری در موقعیت ایندو، بی پایه و اساس است. اگر هیچ تمایز موجهی از نظر اخلاقی بین یک خوک و یک کودک، یا بین یک جوجه مرغ پرورشی و فرزند انسان، وجود نداشت آنگاه رفتار روزمره انسانهای گوشتخوار امری ناهنجار می نمود - که به نظر ابلهانه می آید. در "نظامنامه تشخیصی و آماری اختلالات ذهنی" که کتاب مرجع روانکاوان است، با اینکه سخنی آشکارا از رفتار با غیر انسانها به میان نیامده است، بیشتر ما ریسک مبحث تشخیصی این کتاب را در خصوص اختلالات می پذیریم. با این وجود تصویری که از خودمان داریم بیانگر دوستی با حیوانات است. علیرغم وحشتی که در امور مرتبط با پرورش حیوانات، و در حالت کلی در کشتارگاهها که تمامی حیوانات پرورش یافته در آنجا جان می سپارند، وجود دارد، پر واضح است که تعداد زیادی از مصرف کنندگان فرآورده های گوشتی و محصولات حیوانی در معنای عامیانه واژه هنجار گریز نیستند؛ اکثر مدیران دست اندرکار در بخش پرورش حیوانات، افراد قصی القلبی نیستند؛ و بیشتر پرسنل شاغل در کشتارگاهها سادیسم ندارند تا لذتشان در گرو رنج دیگری باشد. قاتلهای زنجیره ای حیوانات همان افراد عادی هستند که پیشه ای ناخوشایند اختیار کرده اند - "اجرای فرامین" - تا از عواقب تنگی معیشتشان در امان باشند.

آیا باید انتظار چیزی متفاوت را داشته باشیم؟ هانا آرنه، نظریه پرداز سیاسی، کلام مشهوری با عنوان "ابتدال شرارت"^(۷) دارد. اگر انسانهای قرن بیست و یکم همگی عملی پسانسانی (posthuman) را انجام دهند، ابرهوش مقوله ای غیر اخلاقی، یا جنایتی همانند قتل عام (هولوکاست) موجودات صاحب درک و شعور و یا مبادله بردگان در اقیانوس اطلس، تلقی گردیده و آنگاه پنداشتن آنکه ذات اخلاقی ما از این راز پرده بر خواهد داشت، آسان خواهد بود. بینش و ادراک ما

مسایلی از اینگونه را برایمان فاش نمی سازند؛ به همین دلیل خواب راحتی می کنیم. اما هم انتخاب طبیعی و هم سوابق تاریخی دلایلی متقن ارائه می کنند که شک ما را در خصوص وثوق بصیرت اخلاقی مان بر می انگیزد. بنابراین احتمال آنکه تمدن بشر بر پایه شرارت و بی اخلاقی بنا نهاده شده باشد، موضوعی است که نباید از آن به سادگی گذشت - حتی اگر جود چنین احتمالی به طور آشکارا پوچ و بی اساس به نظر رسد.

یکی از واکنشهای محتمل از طرف یک گونه گرا، مطرح کردن پرسش "بالقوه گی" است. حتی اگر یک خوک دارای همان میزان از شعور باشد که فرزند انسان است، کماکان تمایزهای بنیادینی میان فرزندان آدمی و خوکها وجود خواهد داشت. تنها یک کودک دارای پتانسیل تکامل به سمت بلوغ منطقی یک انسان بالغ خواهد بود.

ایرادی که بر چنین واکنشی وارد است، در تعارض بودن آن با درمان انسانهایی است که فاقد "بالقوه گی" هستند. همه ما تصدیق می کنیم که کودکی با اختلالات پیش رونده، تا حدی که عمرش کوتاهتر از آن خواهد بود که تولد سه سالگیش را جشن بگیرد، حداقل سزاوار همان مقدار از عشق ورزی، مراقبت و احترام است که همتایان رو به رشد او - آنها با این استدلال که هدر رفتن غذای خوب شرم آور است، بسته بندی نشده و به محل پرورش حیوانات فرستاده نمی شوند. ما وظیفه مشابهی را در خصوص مراقبت از افراد با معلولیت های ذهنی و هم چنین سالخورده گانی که دارای ضعف شناختی شده اند، بر خود فرض می دانیم. صد البته استثناعات تاریخی در خصوص حس وظیفه شناسی در خصوص حقوق اقشار آسیب پذیر، مانند برنامه "قتل از روی ترحم" نازی ها با این تصور نژادپرستانه که "زندگی ارزش زیستن ندارد"، به چشم می خورد. ما با رضایت خاطر به فرزندان مان و بزرگسالانی که دچار چالشهای شناختی هستند، نه به خاطر آنچه آنان ممکن است و یا ممکن نیست در آینده بشوند، بلکه به خاطر آنچه هستند ارج می نهیم. در مواردی بحث برانگیز ممکن است دلایل ابزاری در خصوص مراقبت و توجه بیشتر به یک نابغه بالقوه و یا کودکی با استعدادهای درخشان، در مقایسه با یک فرد عادی وجود داشته باشد. در عین حال تخصیص نامتناسب منابع درون گونه ای می تواند توجیه پذیر باشد، نه به این خاطر که افرادی با بهره هوشی بالاتر دارای سطحی بالاتر از ادراک و شعور نیز هستند، بلکه به آن خاطر که تحقق فواید مورد انتظار برای کل یک جامعه را دارا هستند.

نتایج عملی

۱. مصرف گوشت پرورده

عمده ترین اسباب ایجاد رنج و مشقت فراوان و مزمن در جهان هستی، که به آسانی قابل پیشگیری و اجتناب است، ساخته دست بشر است: مزرعه داری حیوانات، عمدتاً پرورش حیوانات به منظورهای مختلف. در حال حاضر بشر سالانه تعداد پنجاه میلیارد نفر از موجودات ذی شعور (حیوانات) را می کشد. یکی از الزامات در آیین گونه گرایی ستیزی این خواهد بود که پرورشگاه های حیوانات باید تعطیل شده و قربانیانی که از این مراکز جان سالم به در می برند مورد توانبخشی قرار گیرند. همانند بیشتر تحولات اخلاقی در طول تاریخ، دورنمای تغییر وضعیت انسان به سمت یک رژیم غذایی عاری از ظلم و کشتار، اکثریت انسانها با ذهنیت عملگرا (واقع بینانه) را به حیرت وا خواهد داشت چون از آن به عنوان رویای مدینه فاضله یاد خواهند کرد. "واقع گرایان" بدون شک شواهد و مدارک مستدل فراوانی را در خصوص دفاع از دعوی خویش ارایه خواهند نمود. ویلیام هازلایت، نویسنده انگلیسی، می نویسد: "احساس کوچکترین درد در انگشت کوچک مان ما را بیشتر از نابودی میلیونها تن از هموعان خود بی تاب و نگران می کند." بدون کمک فناوری قرن بیستمی، کشتار جمعی و آزار حیوانات ممکن است تا مدت نامعلومی ادامه پیدا کند. در عین حال فناوری علم بافت نوید اعطای مجوز به مصرف کنندگان به عنوان نمایندگان اخلاقی را بدون ایجاد کمترین اسباب زحمت برای ایشان، می دهد. گوشت پرورده لابراتواری که به جای حیوان زنده در سلول آزمایشگاهی تولید می شود دیرگاهی است که کالای اصلی در داستانهای علمی تخیلی بوده است. اما خام گیاهخواری – و یا معادل اخلاقی پرورده آن – دیگر تخیلی مربوط به آینده نیست. پیشرفتهای سریع در مهندسی بافت نشان می دهد که گوشت پرورده به زودی آماده شده و وارد بازار می شود. گوشتهای قیمه شده و پرورده می توانند برای مصرف کنندگان جایگزین استیک های لذیذ در بازار شوند. شاید برای آنکه این گوشتهای پرورده هرچه سریعتر در اذهان عمومی جابجا شوند، لازم نباشد که آنها را از نظر ژنتیکی اصلاح نمود – که در غیر اینصورت مخالفان فناوری که نگرانی در خصوص "FrankenBurger" دارند، همه تلاشهای صورت گرفته را نقش بر آب کنند. در واقع محصولات پرورده گوشتی از بسیاری نظرها از موارد مشابه خود که از حیوانات پرورش یافته آنتی بیوتیکی مشتق می شوند "طبیعی" تر خواهند بود.

شتاب به سمت تجاری شدن رو به افزایش است. بازرگانان عاقل و دوراندیش به سازمانهای تحقیقاتی غیرانتفاعی مانند New Harvest^(۸) که بر روی توسعه جایگزین برای گوشتهای تولید شده به روش سنتی هستند، پیوسته اند. پیتر تایل^(۹)، کارآفرین دوراندیش و استاد دانشگاه استنفورد، اخیرا مبلغ ۳۵۰,۰۰۰ دلار برای Modern Meadow که با هدف تلفیق و ترویج تصاویر سه بعدی از گوشتهای پرورده راه اندازی شده است، فرستاده است. ظرف یک دهه آینده یا بیشتر، استیک های لذیذ را میتوان از مواد زیستی (بیولوژیکی) چاپ نمود. اصولا فناوری باید صعودی باشد. درحالیکه کار بر روی گوشتهای پرورده ادامه دارد، پیشرفتهای چشمگیری در خصوص توسعه گوشتهای به اصطلاح گیاهی حاصل گردیده است. بطور مثال Beyond Meat^(۱۰) نخستین نوع از گوشتهای گیاهی خود که دارای بافتی تقریبا همسان با گوشت مرغ هستند را به بازار عرضه نموده است. جای بسی تأسف است که تا پیش از مرحله تغییر وضعیت در رژیم غذایی ما، میلیاردها حیوان بی گناه متحمل درد و رنج فراوان شده و بی رحمانه به دست بشر نابود خواهند شد. انسان الزامی به گوشتخواری ندارد؛ مصرف گوشت و فراورده های حیوانی تنها یک انتخاب در سبک زندگی است. اینکه "من از طعم آن لذت می برم" از بعد اخلاقی استدلال قانع کننده ای نخواهد بود. خام گیاهخوارها و مدافعین حقوق حیوانات این پرسش را مطرح می کنند که آیا باید در انتظار گشایشی در فناوری بمانیم. پاسخ گونه ستیزگرایانه به وضوح خواهد گفت: خیر.

۲. زیست شناسی دلسوزانه (مشفقانه)

آیا اگر آدمیان روش مندانه دست از آزار دیگر جنبندگان بردارند، وظایف اخلاقی ما در خصوص سایر موجودات از دیگر گونه ها سلب خواهد شد؟ خیر، به شرطی که همان ملاحظات اخلاقی که در خصوص نژاد بشر و یا گروه های سنی صادق است، در خصوص دیگر گونه های موجود که دارای همان میزان از شعور هستند را نیز شامل شود. بنابراین اگر قحطی در صحرای آفریقا شایع شود و کودکان دچار قحطی زده گی گردند، آنگاه همه گی وظیفه ارسال کمک برای آنها را به رسمیت خواهیم شناخت؛ یا در اقدامی بهتر تدابیر پیشگیرانه ای را به کار خواهیم بست تا از شیوع قحطی در وهله اول جلوگیری به عمل آوریم، به این معنا که به جز ارسال آذوقه، بهداشت خانواده و روشهای کنترل جمعیت را نیز برای ایشان فراهم می سازیم. پس چرا به فریاد فیلهای گرسنه نرسیم؟ تاکنون هیچ مداخله مشابهی در خصوص دیگر گونه ها امکانپذیر نبوده است. چالشهای فنی فائق نیامدنی نموده اند. حتی نبود فناوری های کنترل باروری میان-گونه ای به

وخامت اوضاع افزوده است. با این وجود، به لطف پیشرفتهای خیره کننده به دست آمده در زمینه علوم رایانه ای، در مدت زمان کوتاهی در هر متر مکعب از این کره خاکی نظارت و مراقبتهای ریز-مدیریتی به صورت رایانه ای (کامپیوتری) قابل دسترسی خواهند بود. با به خدمت گرفتن فناوری های زیستی، نانو و دانش دستگاه های خودکار، به چنین تجهیزاتی فرصت خود نمایی در عرصه گیتی داده خواهد شد. قدرت لجام گسیخته شریک جرم خواهد بود. از منظر اخلاقی، ما نیت جاودانه کردن چه تعداد از ستم های روا داشته توسط نیاکانمان در هستی را در سر می پرورانیم؟ استدلال زیست شناسان سنت گرای حافظ محیط زیست آن است که ما نباید "مداخله کنیم": آدمی نمی تواند "ناظر و مراقب" بر هستی باشد. گونه گرا ستیزها با آنها مخالفت می کنند. طرفداران زیست شناسی دلسوزانه بر این استدلال هستند که آدمی و غیر آدمی، بطور همانند و یکسان، نباید مورد هجوم قرار گرفته، متحمل گرسنگی شده، دریده شده، دچار خفه گی گردیده و یا زنده زنده خورده شوند.

حافظان محیط زیست مانند گذشته اصرار می ورزند که وجود چنین مصائبی "طبیعی" است؛ گرایشات به چنین باوری عمیقا جاری و موجود است. جورج برنارد شاو می گوید: "سنت زشتی هر شقاوتی را برای بنی آدم فرو می ریزد." فیلم های دهشتناکی که در وب سایت YouTube بسیار پر بیننده هستند، در قالب مستندهای آفرینش به چشم می خورند. در مقابل آنها برنامه های جاری تلویزیونی در مورد حیات وحش است که از بار وحشت آنها کاسته شده است. علاوه بر این، حتی منتقدین دلسوز زیست شناسی دلسوزانه براین باور هستند که دادرسی از موجودات مستقل که تعلق به سایر گونه ها دارند به طور بازدارنده ای هزینه بردار خواهد بود. تمهیدات کافی و تدارکات مناسب رفاهی در بسیاری از نقاط دنیا حتی هنوز برای بشر وجود ندارد. پس چگونه می توانیم اندیشه ورود و گسترش چنین رفاهی در زندگی غیر انسان ها را در سر پرورانیم - حتی فقط در خصوص آن دسته از مهره داران بزرگ مغزی که دیر بازی است در عرصه زندگی مان بوده اند؟ به طور مثال، تدارک برنامه جامع بهداشت و سلامت برای تمام فیل های آزاد^(۱) می تواند سالیانه هزینه ای در حدود دو یا سه میلیارد دلار را به همراه داشته باشد. مراقبت دلسوزانه از جهان هستی نیز از لحاظ علمی بیم آور بوده و شامل: مدیریت اکوسیستم، کنترل باروری میان-گونه ای به واسطه بهره گیری از سیستم مصنوعیت حیوان که او را به طور موقت عقیم می سازد، مراقبتهای دامپزشکی، فوریت در رفع گرسنگی، ردیابی و پایش ماهواره ای (GPS) و سرانجام کنار گذاشتن "برنامه ریزی مجدد"^(۲) ژنتیکی درخصوص درندگان گوشتخوار می گردد. محاسبه ذهنی به

عبارتی می شود در حدود بودجه سالانه اسلحه در جهان: مبلغ ۱۰۷ تریلیون دلار. اما صرفنظر از وقت و هزینه، اگر قرار باشد ما در گونه گرا نبودن خویش استوار بمانیم، آنگاه اتخاذ تصمیم در خصوص تخصیص منابع باید نه بر اساس تعلق گونه ای بلکه مستقیم یا غیر مستقیم بر اساس ملاک آگاهی و شعور باشد. برای نمونه یک فیل حداقل صاحب همان میزان از شعور است که کودکی نوپا - و به راحتی نیز می تواند از نظر میزان آگاهی و شعور، اگر نه در همان حد دانا و خردمند، با یک انسان بالغ برابری کند. اگر کمک به یک فرد بیمار و یا کودک گرسنه از منظر اخلاقی امری واجب است پس دادرسی از فیل های گرسنه و بیمار نیز از همین نقطه نظر امری واجب خواهد بود - نه فقط از نظر مداخله در شرایط بحران، بلکه از طریق تدارک برنامه های دراز مدت در بخش بهداشت و سلامت.

یک زیست شناس سنتی حافظ محیط زیست ممکن است چنین پاسخ دهد که فیل هایی که انسان از آنها دادرسی کرده است دیگر وحشی نیستند. با همین معیار، انسانهایی که لباس بر تن دارند و یا از کمکهای غذایی و بهداشت خانواده بهره مند می گردند نیز موجودات "وحشی" نیستند. چرا این مساله اهمیت دارد؟ "رها و مستقل" با "درنده" از لحاظ مفهومی متفاوت هستند. اینکه فرایند متمدن سازی باید محدود به نوع بشر باشد، تنها تعصبی گونه پرستانه است. ما انسانها، ترانسانها (صورتی بین انسان و پسا انسان فرضی) و پسا انسانها باید صورتهایی از شعور و آگاهی را که می خواهیم بر روی کره زمین و فراسوی آن حفظ و ایجاد نماییم را برگزینیم. کماکان آدمیان سرگرم مداخله در هستی، به صورتهایی چون: تخریب زیستگاه ها، به بند کشیدن و محصور کردن گربه سانان، "بازآوردن خصلت درنده خویی در حیوانات" و مسایلی از این قبیل هستند. مساله اصلی "مداخله" انسان در این امور نیست بلکه آن است که اصول اخلاقی باید بر چنین مداخلاتی^(۱۳) حاکم شوند.

گونه پرستی و آبر هوش

چرا برای ترانسانگرایان (transhumanists) رنج و درد حیوانات اهمیت دارد؟ موضوع "خاطر جمعی" نیست. عمده ترین دلیل وجود چنین نگرانی، لطماتی است که به سرنوشت حیات و آینده این جهان وارد خواهد آمد. در بین ترانسانگرایان، اختلاف نظرهایی در این خصوص به این شکل وجود دارند: آیا پسا انسانهای آینده به احتمال بسیار زیادی نامتجانس بوده و به صورت ابرهوشهای مصنوعی در خواهند آمد؛ یا اینکه آدمهایی مکانیکی خواهند بود که در واقع با

ماشین آلات فوق هوشمند ممزوج خواهند شد؛ و یا اینکه ایشان فرزندان متجانس (بیولوژیکی) دارای قابلیت های خود-بهبودی بازگشتی خواهند بود که کد منشأ ژنتیکی خویش را تعریف نموده و نسخه ای کامل از نسخه ابرهوشی^(۱۴) خود را راه اندازی خواهند نمود. صرفنظر از سبک و سیاق غالب در حیات در عصر پسانسانی، انسانهای متجانس رفتار به سبک موجودات پیشرو در خردورزی را نسبت به موجوداتی که از نظر شناختی فرومایه تر هستند، حق مسلم خود خواهند دانست - البته اگر اصلاً زنده بمانیم. در مقابل ابرهوشهای پسا انسانی، آدمیان ادوار گذشته ممکن است زیرک تر از خوکها یا جوجه مرغها - و یا شاید هم کرمها - نبوده باشند. این مطلب برای انسان اندیشه ورز نویدبخش نیست. برای فارغ التحصیلان از فرنگ، عملی که پیروان آیین برهمنابودا (Jains) که به تناسخ اعتقاد دارند) به دلیل اتخاذ پیشه بی آزاری (ahimsa) انجام می دهند، تا حدی مضحک به نظر می رسد. پیروان این آیین کف زمین جلوی خویش را جارو می زنند تا حتی به صورت غیر عمدی حشرات را لگد نکنند. چقدر آرمانگرایانه! در عین حال سرنوشت موجودات ذی شعوری که بهره حقیقانه ای از شناخت برده اند، در مقایسه با هوشهای فوق برتر در مواجهه با پدیده ای به نام ابرهوش پسانسانی، وضعیت نامعلومی پیدا خواهد کرد. چطور می توان دغدغه ای برهمنابودایی در خصوص سایر موجودات با ساختار ذهنی نسبتاً ساده، همانند خودمان، را پیدا کرد؟ چرا ابرهوشها باید بیش از آدمیان در خصوص رفاه و آسایش موجوداتی که از نظر بهره هوشی حقیرتر هستند بکوشند؟ آیا ممکن است ابرهوشی به طور مشخص بشر-دوست، طوری از آب در آید که از نظر هوشی به اندازه یک ابرهوش آریایی-دوست گنگ و متناقض شود؟ اگر انسانهای نخستین سزاوار نگهداری هستند پس چگونه می توان فناوری هایی را در راستای برقراری رفاقتی بی غرض در میان دیگر صاحبان درک و شعور به کار بست؟ و اگر برای پسانسانها مهم باشد، چگونه می توان فهمید که ابرهوشی خیر اندیش حیات داروینی را با یک هم آغوشی اشتراکی به وضعیتی سودمندگرایانه مبدل نخواهد ساخت؟

از چنین منظر، دورنمای بیولوژیکی بشریت در جهان پیش روی ابرهوش می تواند وحشت آور به نظر رسد. اما این نگرانی بیانگر ادراکی تک بعدی در مفهوم متداول از فراست است. بدون شک، ماهیت ابرهوش کمال یافته از نقطه نظر انسانی غیر قابل درک است. اما ابرهوش فرضاً تکامل یافته^(۱۵)، در حداقل شرایط، دارای استعداد در زمینه های کشف حقایق، ادراک و مهارت در انجام امور ملموس و غیر عینی از ویژگیهای ذهن را داراست. دانش امروزی در صدد رسیدن به نگاهی آرمانگرایانه با مضمون "چندگانگی در دیدگاه"^(۱۶) است که عبارت است از درکی منصفانه و خداگونه از جهان

طبیعت، عاری از هر نوع جهت گیری در چشم انداز و تصریح شده در زبان فرمولهای فیزیک. در مقابل، همچنین یک ابرهوش خداگونه باید دارای چنان استعدادی باشد که بیطرفانه همه چشم اندازهای پیش روی اول شخص مفرد را - نه آن نوع از حيله گری جانبدارانه و بدوی به سبک ماکیاوولی را که قابل مطابقت با دشتهای بی آب و علف آفریقا است بلکه گشایشی اساساً غیر قابل تصور در رشد نامنظم منحنی همدلی - به چنگ آورد.

اینکه استطاعت کسب استعداد در پسانسان ممکن است چه چیزی را شامل می شود مشخص نیست. ما افرادی را می شناسیم که صورتهای پیشرفته غیرمعمولی را از "کور ادراکی"^(۱۷)، هوش در خود مانده (autistic) در ریاضیات سطح بالا و فیزیک نظری، از خود نشان می دهند. نمونه کمتر شناخته شده، نودوستان افراطی هستند که درک اجتماعی که از خود نشان می دهند بطور غیرمعمولی تصنعی و پیچیده می نماید. شاید نمونه پیشرفته طبیعی از نودوستان افراطی، بروز حالت حس آمیزی لمس آینه^(۱۸) در فرد باشد (که فرد در آن تجربه حسی مشابهی با دیگری پیدا می کند بطوریکه اگر دیگری گوش خود را بخاراند فرد نیز همان احساس را در گوش خود پیدا خواهد کرد). حس آمیزی لمس آینه واکنشی توهین آمیز نیست دلیل آنکه فرد وجود خوشی و ناخوشی در شما را آنطور که گویی برای خودش اتفاق افتاده احساس نموده است. اصولاً چنین ادراک غیرمعمولی در کسب استعداد می تواند عمومیت یافته و با استفاده از فناوری بررسی متقابل سلسله اعصاب (neuroscanning) و مسافت سنجی در نوعی از اندیشه خوانی (telepathy) بومی شده و هم در بین و هم درون گونه ها توسعه یابد. خوانش ذهن در شکل میان فردی و میان-گونه ای می تواند در عالم فرض به برچیده شدن آن دسته از موانع جهالت آلودی بیانجامد که تا پیش از این در تجربیاتی از قبیل: تعصبات اشرف مخلوقات، قوم مدارانه و خودکامانه وجود داشته اند که همگی زاییده ذهن بوده و زندگی بر روی این کره خاکی را تا بدین روز به رنج و مصیبت مبدل ساخته اند. امروزه انجمن سنجش هوش درصدد انجام اقدامات درخصوص درمان آندسته از افرادی است که درک (دغدغه) عاطفی دارند، آنطور که گویی چنین ادراکی تنها متغیری از شخصیت است و یا در بهترین وضعیت خود، حالتی از ادراک درجه دومی برای آن گروه از افرادی است که نمی توانند سنجش ضریب هوشی (IQ) انجام دهند. اما "خوانش ذهن" می تواند مقوله ای غامض و پیچیده و قابلیتی مطالبه گر از ذهن باشد. برای مثال نیت مندی شش-دستوری که توسط شکسپیر بیان شده است را در نظر آورید. برای مثال شکسپیر در نمایشنامه اتللو می خواهد تا بیننده اش باور کند که یاگو از اتللو می خواهد که تصور کند دزدمونا عاشق کاسیو است و کاسیو با احساسات

عاشق پیشانه دزدمونا^(۱۹) هموزنی می کند. پس درک ما از ابرهوش نباید آن خداگونه گی که در تصور فردی با اختلالات شایع درخود مانده گی می آید، باشد. بلکه ابرهوش جامع، مجهز شدن به چشم خداگونه ای است که درکی چندوجهی و غنی از چشم اندازه‌های اول شخص مفردی (فردی) از صورتهای متنوع حیات که برای آدمیان، با دامنه کاملی از حالات امکانپذیر مختلف ذهنی، به طور غیر قابل درکی غریب می نماید را دربر می گیرد.

اعتراض در می گیرد. فقط به این خاطر که پسانسانهای مافوق هوشمند می توانند ابرهوش عاطفی را از خود به نمایش بگذارند، چطور اطمینان حاصل می کنیم که از چنین هوشی بهره برداری خواهد شد؟ پاسخ کوتاه این است که ما نمی دانیم: در مقایسه، حس آمیزی لمس آئینه در روزگار ما ممکن است روزی از منظر علم جراحی مغز و اعصاب به عنوان کور ادراکی تلقی گردد. و ما همچنان این را نمی دانیم که آیا پسانسانها حاضر خواهند بود تا از قابلیت منطقی-ریاضی پیشرفته خود در مقابل معادل کاربردی از مغز مصنوعی کاملاً شبیه سازی شده چشم بپوشند. اگر چشم بپوشند، دیگر ابرهوشیار نخواهند بود. وجود چشم اندازه‌های گوناگون فردی، شاخصی اساسی در جهان طبیعت است، همانقدر بنیادین که قانون دوم دماپویایی (ترمودینامیک) و یا نظریه ذرات بنیادین Higgs هستند. نداشتن آگاهی در خصوص شاخص های اساسی در هستی، دانشمند سبک مغز بودن است، شاید ابر Watson^(۲۰) (هوش مصنوعی) اما نه ابرهوش^(۲۱).

برهمابودایی پیشرفته؟

روزگاری ژول رنارد گفت: "نمی دانم که آیا خدا وجود دارد یا خیر، اما برای اعتبارش بهتر می بود اگر وجود نداشت." عدم حضور آشکار خداوند در جهان هستی ضرورتاً نباید ما را از این پرسش باز دارد که مطالبات خداوندی به غایت بخشنده، دانای کل و قادر متعال از ما آدمیانی که دارای نیروهای شبه خداوندی هستیم، چه هستند. ما روی لبه گذار تکاملی پر مخاطره ای در تاریخ حیات بر روی کره زمین ایستاده ایم. فریمن دایسون، فیزیکدان معاصر، پیش بینی می کند که ما به زودی خواهیم توانست "ژنوم ها (کروموزومهای گوناگون که در هسته سلولهای یک گونه مشخص یافت می شوند) را به همان روانی که بلیک و بایرون شعر می سرودند^(۲۲)، به رشته تحریر درآوریم. ریسک های اخلاقی و فرصت برای خدایان کارآموز، فراوان خواهد بود.

از طرف دیگر کارل پوپر هشدار می دهد که: "آنهايي که به ما وعده بهشت روی زمین را می دهند هرگز چیزی جز جهنم نساخندند"^(۲۳). تاریخ قرن بیستم بر چنین بدبینی مهر تایید می زند. درعین حال برای میلیاردها موجود ذی شعور از گونه های ضعیفتر، زندگی حاضر بر روی کره زمین جهنم است. زندگی رقت بار آنان در بشقاب شام ما پایان می یابد. ایزاک باشویس سینگر^(۲۴)، نویسنده یهودی و برنده جایزه نوبل، می نویسد: "برای حیوانات این یک Treblinka (یکی از اردوگاه های ساخت نازی ها در دوران جنگ دوم جهانی) ابدی است."

در طرحی آرمانگرایانه تر، تحقق برخی سناریوهای مطلقا اصیل و والا در قرن حاضر و پس از آن امکانپذیر خواهد بود. مشخص نیست که آیا تجربه "صفر لذتبخش"^(۲۵) Sidgwick آینده بلند مدتی داشته باشد. به لطف علم عصب شناسی مولکولی، سلطه بر مدارات نرونهای مغزی (که احساسات قوی مانند حس رضایت و لذت را باعث می شوند) می تواند زندگی روزمره را تا حد فراسوی مرزهای تجربه معمول بشر، شگفت انگیز کند. دلیل خاصی وجود ندارد که چرا بهشتی زمینی نمی تواند جایگزین جدال سنگدلانه داروینی در نیم میلیارد سال گذشته برای تمامی موجودات از کوچک و بزرگ شود. مهندسی ژنتیک می تواند "آرمیدن شیر در کنار بره" را ممکن سازد. با ظهور فناوریهای کارآمد و جامع، بدل ساختن بوزینه های قاتل به فرشته های زیرک و قدیس، میسر خواهد شد. زیست فناوری (Biotechnology) می تواند رنج و عذاب را در سرتاسر جهان هستی از میان بردارد. هوش مصنوعی می تواند اسباب راحتی برای همه صاحبان ادراک و احساس را در فضای تحت سلطه پیش روی ما در جاگاه (spacetime) یا وضعیت چهار بعدی که سه بعد مربوط به فضا و یک بعد آن مربوط به زمان است) تامین سازد. ممکن است میزانی از درجات سعادت‌مندی خردمندانه در مقیاسی متفاوت تر (و پرمحتواتر) از آن اندازه ای که از لحاظ فیزیولوژیکی تا به امروز امکانپذیر بوده است، در کالبد جاودان-گونه آیندگان از نسل ما، دمیده شود.

شاید چنین سناریوهای خارق العاده ای هیچگاه تحقق پیدا نکنند. اما اگر اینطور شود، علت آن نیست که چالشهای فنی هراس انگیز می نمایند، بلکه نمایندگان هوشمند تصمیم می گیرند تا از کلیدهای مولکولی برای ورود به بهشت صرفنظر کرده و سراغ چیز دیگری بروند. این نکته که ضرورتی در خاص-گونه ای بودن لایه های سعادت و یا سهمیه بندی آنها احساس نمی شود، حائز اهمیت است. تراانسانگرایان بر این باورند که رفاه و خوشبختی تمامی صاحبان درک و شعور^(۲۶) بستر هر تمدن صاحب نامی را تشکیل خواهد داد.

پی نوشتها:

۱. تا چه حد میانه رو؟ سنتی قابل تقدیس در فرا-اخلاقیات فلسفی، واقعگرایی ستیزی است. یک فرا-اخلاق‌گرای واقعگراستیز بر این مدعا ست که تصویری همچون تجاوز به عنف، کشتار یهودیان، کودک آزاری (و غیره) عاری از حقیقت می باشند - و یا باطل اند. (مراجعه به: JL Mackie, *Ethics: Inventing Right and Wrong*, Viking Press, 1977.) من در اینجا فرض را بر این می گذارم که، بنا به دلایلی که از فهم ما خارج است، محور مشقت-لذت مقیاس نهادینه شده در هستی در خصوص (ضد)ارزش را آشکار می سازد. در عوض فرا-اخلاق‌گرایان واقعگراستیز ممکن است در تفسیر خود از انتقادات وارد شده به گونه گرای، صرفاً شک و تردید را در انسجام موجود در آن وارد بدانند تا این بحث اساسی که منش غیر-گونه گرایانه صاحب حقیقتی وجودی است را بپذیرند.

۲. اعمال خشونت‌های مفرط نسبت به سایر قبایل و نژادها نیز می تواند کسب سازگاری تلقی گردد. بطور مثال مراجعه کنید به:

Richard Wrangham & Dale Peterson, *Demonic Males: Apes and the Origins of Human Violence*, Houghton Mifflin, 1997.

۳. Fisher SE, Scharff C (2009). "FOXP2 as a molecular window into speech and language". *Trends Genet.* 25 (4): 166-77. doi:10.1016/j.tig.2009.03.002. PMID 19304338.

۴. قیاس‌های میان فردی و میان گونه ای موجودات ذی شعور، بسیار پرمساله است. بررسی‌های تطبیقی که یک انسان یا یک حیوان با چه مشقتی در پذیرش و یا اجتناب از محرکی خاص تلاش خواهد نمود، تنها یک شاخص رفتاری ساده را نشان می دهد. با این وجود ما می توانیم به سطح ژنتیکی و مولکولی، همچون مقایسه های میان گونه ای نژادمانه SCN9A، بپردازیم. (مراجعه به: <http://www.pnas.org/content/early/2010/02/23/0913181107.full.pdf>) می دانیم که حساسیت نسبت به درد در انسان بر ژن SCN9A سوار است. برخی ژنهای نا همسان مجاور SCN9A باعث خفیف سازی احساس درد و برخی باعث شدت بخشیدن به آن می شوند. جهش‌هایی مهمل منتج به بروز بی حسی مادرزادی نسبت به درد می شوند. بنابراین بطور روشمند (سیستماتیک) می توان ژن SCN9A و مشابهاتش را در حیوانات سنجید. گروهی که دیدگاهی تعصب آلود نسبت به قشر تازه مغز (neocortical) دارند، همچنان به ذی شعور بودن غیر پستانداران به دیده شک می نگرند و به میزان گسترده پرورش قشر مغزی در مهره داران برتر اشاره می نمایند. اما به خاطر بیاورید که شیوه های رایج در بررسی سلسله اعصاب (neuroscanning) آشکار می سازند که چطور، بطور مثال، در هنگام اوج لذت جنسی (orgasm) بخش اعظمی از قشر تازه مغز (neocortex) به شکل اثر گذاری از کار می افتد. به دشواری بتوان گفت که از شدت تجربه کاسته شده است.

۵. Held S, Mendl M, Devereux C, and Byrne RW. 2001. "Studies in social cognition: from primates to pigs". *Animal Welfare* 10:S209-17.

۶. Haidt, *The Righteous Mind: Why Good People Are Divided by Politics and Religion*, Pantheon Books, 2012.

۷. Hannah Arendt, *Eichmann in Jerusalem: A Report on the Banality of Evil*, Viking Press, 1963.

۸. <http://www.new-harvest.org/>

۹. "PayPal Founder Backs Synthetic Meat Printing Company", *Wired*, August 16 2012.

<http://www.wired.com/wiredscience/2012/08/3d-printed-meat/>

۱۰. Beyond Meat: <http://www.beyondmeat.com/>

۱۱. <http://www.abolitionist.com/reprogramming/elephantcare.html>

۱۲. <http://www.abolitionist.com/reprogramming/index.html>

۱۳. متون حرفه ای نگارش یافته با موضوع درد و رنج حیوانات وحشی هنوز دارای حجم قابل ملاحظه ای نیستند. اما می توانید به:

The Selected Works of Arne Naess, "Should We Try To Relieve Clear Cases of Suffering in Nature?"

Arne Naess, Springer, 2005; Oscar Horta, "The Ethics of the Ecology of Fear against the Nonspeciesist Paradigm: A Shift in the Aims of Intervention in Nature", *Between the Species*, Issue X, August 2010.

; Brian Tomasik, "The Importance of Wild-Animal <http://digitalcommons.calpoly.edu/bts/vol13/iss10/10/>

Suffering", <http://www.utilitarian-essays.com/suffering-nature.html>

براندازی گوشتخواری در: Nature, Jeff McMahan's "The Meat Eaters", *The New York Times*. September 19, 2010.

<http://opinionator.blogs.nytimes.com/2010/09/19/the-meat-eaters/> مراجعه کنید.

۱۴. *Singularity Hypotheses, A Scientific and Philosophical Assessment*, Eden, A.H.; Moor, J.H.; Søraker, J.H.;

Steinhart, E. (Eds) Springer 2013. <http://singularityhypothesis.blogspot.co.uk/p/table-of-contents.html>

۱۵. David Pearce, *The Biointelligence Explosion*. (preprint), 2012. <http://www.biointelligence-explosion.com>.

۱۶. Thomas Nagel, *The View From Nowhere*, OUP, 1989.

۱۷. Simon Baron-Cohen (2009). "Autism: the empathizing–systemizing (E-S) theory" (PDF). *Ann N Y Acad Sci*

1156: 68–80. doi:10.1111/j.1749-6632.2009.04467.x. PMID 19338503.

۱۸. Banissy, M. J. & Ward, J. (2007). Mirror-touch synesthesia is linked with empathy. *Nature Neurosci*. doi:

10.1038/mn1926.

۱۹. مراجعه کنید به: "The Social Brain Hypothesis and its Relevance To Cognitive Psychology by R.I.M. Dunbar که

در: *Evolution and the Social Mind: Evolutionary Psychology and Social Cognition*, Forgas, J.P; Haselton, M. G.;

von Hippel, W. (Eds) Psychology Press 2007. به چاپ رسیده است.

۲۰. Stephen Baker. *Final Jeopardy: Man vs. Machine and the Quest to Know Everything*. Houghton Mifflin

Harcourt. 2011.

۲۱. همگرا یا زاویه دار؟ در خصوص شق دیگر از نظریه همگرایی به: Nick Bostrom, "The Superintelligent Will: Motivation and Instrumental Rationality in Advanced Artificial Agents", 2012, <http://www.nickbostrom.com/superintelligentwill.pdf>

و Eliezer Yudkowsky, Carl Shulman, Anna Salamon, Rolf Nelson, Steven Kaas, Steve Rayhawk, Zack Davis, and Tom McCabe. "Reducing Long-Term Catastrophic Risks from Artificial Intelligence", 2010. <http://singularity.org/files/ReducingRisks.pdf> مراجعه نمایید.

۲۲. Freeman Dyson, "When Science & Poetry Were Friends", *New York Review of Books*, August 13, 2009.

۲۳. Jon Winokur, *In Passing: Condolences and Complaints on Death, Dying, and Related Disappointments*, Sasquatch Books, 2005. نقل قول آمده در:

۲۴. Isaac Bashevis Singer, *The Letter Writer*, 1964.

۲۵. Henry Sidgwick, *The Methods of Ethics*. London, 1874, 7th ed. 1907.

۲۶. The Transhumanist Declaration (1998, 2009). <http://humanityplus.org/philosophy/transhumanist-declaration/>

دیوید پیرس

شهریور ۱۳۹۱